

بقلم آن بولدریف

ترجمه: کریم کشاورز

زین الدین و اصفی

چو میرواست سخنهای راصفی در یاب

ز باغ عمر خوری بر چو بشنوی سخنش

(از فصل یازدهم خاطرات و اصفی)

سال ۸۹۰ هجری (۱۴۸۵ میلادی) در خانواده کارمند مستمندی

در شهر هرات کودکی متولد شد که در پایان عمر خویش اثر ادبی بدیعی

بنام «بدایع الوقایع» بوجود آورد. نام وی زین الدین محمود بود و بواسطی

تخلص میگرد. وی هنوز سلسله علوم مدرسه هرات را پایان نرسانده بود که

شهرت بسزائی در حل معما پیدا کرد. بطوریکه بسن شانزده سالگی به

درک حضور علیشیر نوائی نایل آمد.

آغاز شاعری وی مربوط بهمین دوره میباشد. و اصفی از آن پس

در هرات بسر میبرد و گاهی بشغل معلمی سرخانه در خدمت یکی از امرای

جغتائی هرات- شاه ولی- مشغول و زمانی سمت کاتبی در بار فریدون حسین

را که یکی از پسران کوچک سلطان حسین بایقرا بود داشت. و اصفی یکی

از واعظان و شاعران نسبتاً مشهور گشت و در یشمه و اعطی از تلامذه حسین

واعظ کاشفی بود. سلاله جغتائی تیموریان هرات در سال ۹۱۳ هجری زوال

یافت و هرات بتصرف محمد شیبانی درآمد.

واصفی شاهد این وقایع بود و در سال ۹۱۳ مذکور بهترین اثر

منظوم خویش را زیر عنوان «خمسه محیره» برشته تحریر درآورد.

اثر مزبور مشتمل بر پنج غزل بوده و نکته جالب آن اینست که در تمام ایات هر غزل کلمه «آب» و «تبخ» تکرار میشود.

واصفی بهنگام بلای دومی هم که به هرات روی آورد یعنی تصرف آن بدست شاه اسمعیل صفوی (سال ۹۱۶ هجری) در آن شهر حاضر بود و در بحبوحه وقایع قرار داشت. وی برای نجات از تضییقاتی که در آن زمان نسبت بسنیان هرات بعمل میآمد بماوراء النهر مهاجرت کرد و تا پایان عمر در آنجا زیست. واصفی در ماوراء النهر در خدمت خوانین شیبانی سمت شاعری درباری را داشت و در سمرقند و بخارا و تاشکند و شاهرخیه و غیره روز گذراند و بارها مخدوم و محل اقامت خویش را تغییر داد ولی بیشتر روزگار خود را در خدمت کلدی محمد که یکی از خوانین بود گذرانید و در پایان عمر کتاب «بدایع الوقایع» خویش را برای او نوشت. تاریخ وفات وی بدرستی معلوم نیست. علی الظاهر در سن هفتادسالگی در شهر تاشکند بدرود جهان گفته است. «بدایع الوقایع» اثریست حجیم که به تشریح شده و تمام وقایع قابل ذکر دوره حیات واصفی و مطالب زیاد دیگری را که جنبه هزل و یا تاریخی و ادبی و غیره دارد مشتمل میباشد.

رو بهمرفته هرچه که ممکن بود از لحاظ تعلیم و یا تفریح مخدوم واصفی یعنی خان کوچک شیبانی کلدی محمد بکار رود در آن اثر گرد آمده است، بدیهیست که موضوع اصلی داستانهای بدایع الوقایع و خاطرات واصفی همانا سوانح زندگی هرات و شرح حال رجال مشهور سیاسی و ادبی آن سامان مانند جامی و نوائی بود و وصف مجالس ادبی و وقایع سیاسی مهم که تقریباً میتوان گفت بحث علمی در آن نشده از قبیل تصرف هرات بدست خان شیبانی و شاه اسمعیل در آن ذکر شده. تعداد داستانهای مختلفی که در کتاب واصفی آمده بسیار است.

این کتاب بگفتارهای بی عنوانی تقسیم شده. تعداد گفتارها چهل و یک است و در دنبال آنها بخش دیگری وجود دارد که تا اندازه ضمیمه

شرح اصلی شمرده میشود. تقریباً تمام فصول این کتاب مستقل بوده و با فصل ماقبل یا مابعد رابطه ندارد.

گاهی فصلی چند دارای موضوع مشترك بوده و يك سلسله فصول مشترك المضمون را تشكيل میدهد. از آنجمله است. سلسله فصولی كه بهلی شیر نواتی تخصیص داده شده است در این گفتار هانواتی چون يك رجل بزرگ دولتی و یا شاعر جاویدان كتر شناسانده شده و واصفی ویرا چون يك فرد انسانی وصف میکند و از اینکه وی چگونه در خانه رفتار میکرد و در محفل انس دوستان و نزد بکان چگونه بوده و خو و خلق و عاداتش از چه قرار بوده سخن میگوید.

فصل های نخستین کتاب از هجرت واصفی كه بهمراهی بسیاری از مردم دیگر هرات بماوراءالنهر در سال ۱۹۱۸ هجری صورت گرفت صحبت می دارد و از اینکه چگونه مهاجرین هراتی وارد محفل افاضل سمرقند و بخارا گشتند گفتگو میکند واصفی در این محیط جدید بدشواری راهی برای خود گشود. در همین بخش داستان جالب و مفصلی در باره اردو کشی تا کامیاب نجمی ثانی سردار مشهور صفوی بر ضد خوانین شیپانی مذکور افتاده است. واصفی از سمرقند بخارا نقل مکان کرد و بمحفل ادبی دربار عبدالله خان پیوست و سپس بنقاط مختلف ترکستان سفر کرد و بالاخره (فصل یازدهم) در حدود سال ۹۳۰ هجری در دربار سلطان محمد خان از يك (یا کلدی محمد خان - در شاهرخیه - تاشکند) مستقر گشت.

باقی کتاب مشتمل بر داستانهای مختلفی است كه واصفی در مجالس ادبی شفاهاً در حضور کلدی محمد برای تفریح خاطر خان مزبور نقل کرده است.

البته اكثر این داستانها در موضوع هرات و رجال برجسته و حیات ادبی و سیاسی و مذهبی آن است.

میان این داستانها شرح ماجراجوییهای دوره جوانی واصفی و پنج

تن از مصاحبین وی که از جوانان برجسته هرات بودند مقام خاصی دارد. داستانهای مزبور بزبان ساده و روشنی نوشته شده و بقدری جالب است که تا پایان نیا بد از دست نگذارد. گمان نمیرود که زندگی و عادات و اخلاق مردم آن زمان را کسی بهتر و زنده تر از این مجسم کرده باشد.

فصل آخر کتاب نیز که در ضمن مطالب دیگر مدارک ذیقیمتی برای روشن ساختن روابط محمد شیبانی و سلطان حسین بایقرا میدهد شایان توجه میباشد. کاملترین متون این کتاب باقصیده، لیلیه، که اثر خلمه و اصفی میباشد پایان میباشد.

بسیاری از آثار دیگر منظوم و مشهور وی در فصول این کتاب پراکنده شده است.

واصفی شاعر نامداری نبود ولی با انواع سبکها و اوتشاءهای ادبی آشنا بوده و نماینده برجسته مکتب عالیقدر شعری هرات بشمار میرفت. این مکتب در عهد خود در خاور فارسی زبان مقام شامخی داشت.

بهای اصلی این کتاب در عصر ما از این رهگذر است که و اصفی از اعضاء محافل عالی اشرافی زمان خویش نبوده و بلکه نماینده طبقه متوسط شهری بود و وقایع را از نقطه نظر فرد عادی و عامی شرح میدهد. بدین سبب کتاب وی پر است از جزئیات زنده و واقعی که در آثار معاصرین مشهور وی از قبیل بابر و خواندمیر بهیچوجه دیده نمیشود.

از این رو با استناد بخاطرات وی مثلا میتوان بامدرک و دلیل ثابت کرد که زندگی فرهنگی درخشان هرات در قرنهای نهم و دهم هجری نه تنها در محافل درباری جریان داشت بلکه توده های وسیع اهالی و کارمندان جزو و پیشه وران و بازرگانان نیز از آن بهره ور بوده و نه تنها اینان دوستدار ادبیات و نقاشی و موسیقی و خطاطی درخشان آن زمان هرات شمرده میشدند بلکه خود مبدع و موجد و ناشر آن نیز بودند. از این رهگذر هرات بهیچوجه از شهرهای معروف ایتالیای زمان رنسانس «تجدد» عقب نبوده است. در

کتابخانه‌های علمی اتحاد شوروی در لنینگراد و تاشکند چند نسخه خطی «بدایع الوقایع» موجود و محفوظ است.

نگارنده که چندین سال است بکتاب واصفی مشغول میباشد بخشی از نتایج مطالعات خود را در این باره طبع و نشر نموده و قسمتی را نیز آماده برای چاپ کرده است. بلاشک جای آن دارد که تمام کتاب واصفی بعلیه یک طبع معاصر و علمی آراسته گردد زیرا یکی از جالب‌ترین مدارک و آثار حیات فرهنگی هرات (که اهمیت جهانی دارد) میباشد.

آ، ن، بولدیریف

انستیتوی خاورشناسی لنینگراد منتسب به آکادمی علوم شوروی
فوریه سال ۱۹۴۵

نمونه ای چند از نوشته های واصفی

آغاز کتاب بدایع الوقایع

اما بعد چنین گوید اضعف عبادالله القوی زین الدین محمود بن عبد الجلیل المشهور بواصفی متعناالله تعالی عنهما که در زمانی که در ولایت خراسان حرسها الله تعالی عن الاقات و الحدثان طلاطم امواج بحار زخار فتن باوج طارم گردون رسیده بود و تراکم افواج سحاب بلا و محن در پرده ظلام کشیده و اهل روزگار را مانند صراحی خون ناب از دیده خونبار میریخت و بخت نگوئسار بفر بال فلك بر سر ان خا کساران خا کستر محنت بدست ادبا مییخت از عکس خونریزی قزلباشان و نمودار سرخشی تاج ایشان هر تماز شام بنفشه زار فلك رنگ لاله زار داشت و کلك قضایر صحیفه دوران شرح کریمه یفسد فیها ویسفک الدما مینگاشت. بیت در هر گل زمین که قزلباش جا گرفت

آن را زمانه همچو گل لاله زار یافت

این فقیر همگی همت بر آن داشته بود که خود را از آن ورطه هلاک و مهلکه خطر ناک بیرون اندازد و از آن لجه خونخوار بساحل نجات علم افزاد.

نمونه دیگر :

(فی البدیہہ در محفلی از افاضل نوشته)

مولانا غیاث الدین تربتی التماس نمودند که این فقیر را مصاحبت ستاد کمال نام که در فن چرخکاری در غایت کمال استاد حسین مسگر اورا بسیار میرنجاند از این کمینہ بخواجه میرم جهت وی سفارش میاید و آن سفارش اینست که مخدوما بنده نوازا افتخاراً استظهارا (از غرایبها) آنکه جناب استاد نادر العصر و حید الدھر عدیم المثال استاد کمال که در فن چرخکاری کمالش بمرتبه ایست که تا استاد کارخانه ازلی طاس نقره کوب فلک را چرخکاری نموده و آفتابه سیمین آفتاب و طاشت زرین ماه را بخاکستر سپهر از زنک و تیرگی خسوف و کسوف عدم زدوده و گرد خوان زر نشان گردون را با آتش شفق پرداخته و بسفیدہ صبح صادق قلعی ساخته مانند او هنرمندی بر کرسی هنرمندی ننشسته غرض از تمهید این مقدمات آنکه استاد حسین مسگر که هنوز مس وجودش بیتک ریاضت اندامی نیافته و ساغر استعدادش در کارخانه هنرمندی تراشی نخورده با آنکه بافتابه خدمت آب بردست استاد مذکور تواند ریخت باو در مقام معارضه و مقابله برآمده هر لحظه کارهای ناتمام خود را بر طبق میکند و کار خود و بازار هنرمندان را بیرواج و ررتق میسازد کرم نموده اگر او را در پس کار او نشاند و ابی بر دیک نفسان او فشانند حاکم اند .

نمونه دیگر :

ه این سخن از آفتاب تابان روشن تراست که از عهد حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و سلم الی یومنا هذا پادشاه عاقل و صاحب فراست و ظرافت مانند سلطان حسین میرزا بر تخت واریکه سلطنت نشسته دانش و عقل او خود همین بیش نیست که اینچنین مکاره فاحشه او را در چووال غرور انداخته و بموجب الناس علی دین ملوکهم جمهور اصناف خلائق خراسان را قریب داده ... (۱)

(۱) نمونه های بالا از رساله ای که آقای بولدیریف درباره واصفی در ۲۷۴

صفحه نوشته استخراج گشته است .